

جایگاه سیاوش در اساطیر

نسرین شکیبی ممتاز *

چکیده

مقاله حاضر پیرامون بررسی چهره و موقعیت سیاوش به عنوان یکی از شخصیت‌های محوری حماسه ملی ایران، در اساطیر، اوستا، متون پهلوی و یافته‌های باستان‌شناسی است. تیمولوژی سیاوش و بحث در خصوص جایگاهش در اسطوره‌های ایرانی و شناخت کهن‌الگوی بین‌النهرینی او - دُموزی - در پنج حوزه «آیین‌ها»، «نخستین انسان»، «مسأله شهادت»، «گیاه خون سیاوشان» و «سوغ سیاوش» نیز از جمله مواردی است که در این پژوهش مورد نظر بوده است. توجه به موقعیت سیاوش در آیین‌های ایرانی و تداوم کارکردهای اجتماعی او در قالب سنت‌هایی همچون «حاجی فیروز»، «جشن نوروز»، و «مراسم کشتن خروس» از مؤلفه‌ها و شاخصه‌هایی به شمار می‌آید که در ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر مورد بررسی قرار گرفته است. حضور سیاوش در متن‌هایی همچون اوستا، بندهش و مینوی خرد همان حضوری است که او در اساطیر و شاهنامه فردوسی دارد، لذا مهمترین عملکردهای او در این متون نیز مورد نظر بوده است. ساختار مرکزی و اندیشه محوری در هر کدام از فصول یاد شده بر مبنای نظر «مهرداد بهار» مبنی بر «ایزد نباتی» بودن سیاوش است، بدیهی است که مقوله‌های شهادت، گیاه خون سیاوشان و سوگواری همه متأثر از این نظر می‌باشد.

واژه‌های کلیدی

سیاوش، خدای شهید شونده نباتی، اساطیر، اوستا و متون پهلوی.

مقدمه

سیاوش یکی از مهمترین و محوری‌ترین شخصیت‌های شاهنامه است که از پدری ایرانی و مادری تورانی به دنیا می‌آید.^۱ او فرزند یکی از شاخص‌ترین پادشاهان کیانی (کاووس) است که با سبکسری‌های خود، زمینه مرگ ناجوانمردانه فرزند را در سرزمین توران فراهم می‌سازد.

* - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا nasrinshakibi@yahoo.com

واژه سیاوش در اوستا به صورت واژه مرکب «*syavarshan*» آمده که از دو بخش *syava* (=سیاه) و *arshan* (=نر، گشن) تشکیل شده است؛ روی هم رفته می‌توان آن را «دارنده اسب نرسیاه» معنی کرد. (Bartholome, 1961: 163)

مهرداد بهار برای این واژه معنای دیگری قائل شده است که «مرد سیاه» می‌باشد، زیرا به نظر ایشان آیین سیاوش به آیین‌های ستایش ایزد نباتی بومی مربوط است و به آیین تموز و ایستر بابلی و از آن کهنه‌تر به آیین‌های سومری می‌پیوندد و بدین روی واژه اوستایی به معنای مرد سیاه یا سیاه چرده است که اشاره به رنگ سیاهی دارد که در این مراسم به چهره می‌مالیدند یا صورتکی سیاه که به کار می‌بردند. (بهار، ۱۳۷۸: ۱۹۴-۱۹۵) با توجه به این مفهوم سیاوش با «حاجی فیروز» که به نوعی کهن الگوی شخصیت اوستا ارتباطی نزدیک و منطقی پیدا می‌کند.

در اوستا در «فروردین یشت» و «زامیاد یشت» نام سیاوش به صورت «کی سیاورشن» در زمره اسامی هشتگانه شاهان کیانی (کی قباد، کی ایپوه، کی ارشن، کی بیارشن، کی پشین، کی کاووس، کی سیاوش و کی خسرو) آمده است. اسامی هشتگانه کویان در اوستا متعلق به پیش از دوره ویشناسب و زرتشت بوده و همگی در شمار یک خاندان به حساب آمده است، لذا باید سیاوش را پس از کاووس و پیش از فرزندش کیخسرو پادشاه مقتدر یکی از نواحی شرقی، مثلاً بلخ دانست که در نبرد با تورانیان به عنوان قبایل مهاجم آریایی ماوراء جیحون کشته شده است.

واژه «کوی» *kawi* که به صورت اوستایی «کی» *kay* قبل از دوره زرتشت در مقابل نام شاهان می‌آمده تنها خاص نواحی شرقی بوده است. طبق نظر ایشان دوره سلطنت کیانیان نموداری تاریخی از دوران استقرار آریاییان مهاجر در ایران شرقی تا پیش از ظهور زرتشت است (کریستن سن، ۱۳۸۱: ۱۱ و ۴۷) به این ترتیب و با استناد به متن اوستا باید سیاوش را نیز شاه دانست. اما بر پایه گزارشی که فردوسی از داستان زندگی وی ارائه می‌دهد، او هیچگاه شاه ایران شهر نبوده است، البته بنا به نظر صفا می‌توان تصور کرد که در روزگار پیش از زرتشت و یا نزدیک به عهد زرتشت او را پادشاه خاور ایران دانسته‌اند. (صفا، ۱۳۸۷: ۴۹۳-۴۹۴)

سیاوش از جمله شخصیت‌هایی است که قبل از ظهور و حضور در عرصه شاهنامه در محیط رازآلود اسطوره خدایی خاص با کارکردی ویژه تلقی می‌شود؛ در واقع او یکی از پر استعدادترین چهره‌های اسطوره‌ای - حماسی ایران است که مراحل تدریجی گذر از مقام خدایی و رسیدن به مرتبه انسانی را پیموده است.

در این مقاله سیر تکاملی سیاوش که از او نوعی انسان کامل در آیین‌ها و حماسه ملی ایران به وجود آورده است در اساطیر، اوستا، متون پهلوی و یافته‌های باستان‌شناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. بدیهی است که حضور این شاهزاده اهورایی در حیطه اسطوره، مؤلفه‌های متعددی را در بر می‌گیرد که هر کدام در جای خود مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

سیاوش در اساطیر

اسطوره بافتی منسجم از روایات سنتی و مقدسی است که در جوامع ابتدایی بشر باور و اعتقاد قلمداد می‌شده است. اسطوره‌های هر ملتی حاوی سنت‌هایی درباره خلق هستی، خدایان، انسان و خویشکاری ایشان است. اگر اسطوره را یک واقعیت آرمانی و حقیقت دست‌نیافتنی بدانیم که پیوسته ذهن بشر در تکاپوی آن بوده است، می‌توان داستان سیاوش را نیز اسطوره نامید. این اسطوره با همه ابعاد در خور توجهش پیوسته مظهر و نماد حقایقی قرار گرفته که پیرامون شخصیت رمزآمیز او جریان داشته است.

با کمی کنکاش در اساطیر ملل مختلف می‌توان به این نتیجه رسید که بسیاری از شخصیت‌هایی که در حماسه‌های ملی، موقعیت و ویژگی‌های مخصوص به خود دارند، در زمان‌هایی دور دست اسطوره‌هایی بوده‌اند که بعدها توسط مردم و نیازهای جوامع تاریخی رنگ حماسه و حتی واقعیت به خود گرفته‌اند. تعداد زیادی از این قهرمانان حماسی، زمانی در عرصه وسیع آسمان‌ها ایزدانی خاص بوده‌اند که هر کدام حوزه محدودی از این کیهان پرشگفت را در سیطره خود داشته‌اند، اما در تحول و گذر زمان به هیأت موجودی زمینی درآمده‌اند. با استناد به این تعاریف سیاوش را نیز می‌توان جزء آن دسته خدایانی دانست که به زمین کشیده شده‌اند تا خویشکاری خود را به پایان برسانند.

داستان سیاوش اسطوره بومی این سرزمین است که پس از ورود قوم مهاجر آریایی و در گذر زمان، ساختار کهن و قداست خود را از دست داده؛ ولی به دلیل ارتباطی که با زندگی عملی جامعه یافته‌است، هنوز در متن اجتماع ما زنده و جاریست.

بن مایه اصلی این داستان، همان مرگ و زندگی دوباره طبیعت به شکل خدا بر روی زمین و شهادت و باززایی اوست. بنابراین مهمترین تحلیل اساطیری که از سیاوش وجود دارد، نظر بهار است که او را «خدای شهید شونده نباتی» می‌داند؛ بدین ترتیب که اقوام کشاورز دوران باستان، با دیدن رویش و رشد گیاه در زمانی خاص و خشک شدن آن در مرحله بعد به این نتیجه رسیدند که تا گیاه به نیستی نرود در هنگام بهار مجدداً سبز نخواهد شد.

این باور که مبنای زندگی کشاورزی آنان و از اصول اولیه زیستی‌شان به شمار می‌آمد، در جهان بینی و ایدئولوژی فکری‌شان نسبت به جهان پیرامون تأثیر می‌گذاشت؛ بدین ترتیب که برای گیاهان و زندگی نباتی خدایانی قایل بودند که بتدریج آنها را به سوی تعمیم این امر به سمت مردگان خود سوق می‌داد.

وحدت بنیادی مرگ و زندگی در اندیشه انسان پیش از تاریخ، صورتی اسطوره‌ای پیدا کرد که به نوعی کهن الگوی ایجاد «ایزد نباتی» در تمدن‌های مختلف در طول تاریخ گردید. براساس این دیدگاه که زمانی باوری راسخ و استوار بوده‌است، خدای بارورکننده می‌میرد و در زیر زمین نیست می‌شود؛ اما پس از سیر تحولاتی که الزاماً اسطوره‌ای است در هنگام بهار دوباره به طبیعت بازمی‌گردد.

این آیین به گونه‌های مختلف از دره سند تا یونان و مصر دیده می‌شود. داستان راماین در هند، سیاوش در ایران، تموز یا دموزی در بین‌النهرین، بعل در سوریه و حتی داستان یوسف در تورات، همگی نشان‌دهنده مرگ و حیات دوباره است. (بهار، ۱۳۷۸: ۳۹۸-۳۹۹)

اعمال هر کدام از این شخصیت‌ها به نوعی با مسأله زندگی و مرگ ایزد نباتی در ارتباط است؛ یعنی مرگ، شهادت، به آتش فرو رفتن، به جایی تبعید شدن و یا به زندان تاریک افتادن همه جانشین و نماد این مسأله است که دانه برای رویش مجدد باید مدتی در زیر زمین پنهان بماند و پس از این دوره که دانه با تأثیر گرفتن از عوامل شیمیایی به حد لازم از رشد و نمو رسید، می‌توان گفت که از جهان مرگ و نیستی رها شده است.

در مورد شخصیت‌های نامبرده نیز وضع به همین صورت است؛ یعنی بیرون آمدن از آتش، از تبعید و زندان رها شدن، به فرمانروایی و قدرت رسیدن همه نماد زندگی دوباره‌ای است که پس از یک دوره نیستی و نابودی به دست آمده است.

در میان انبوه این نمونه‌ها توجه ما به سیاوش معطوف است، لذا چنانچه بنا به قول بهار داستان سیاوش را از اصلی ایرانی ندانیم و ریشه آن را در ماجرای دموزی در بین‌النهرین بجویم، بایستی تمامی اعضا و عناصر داستانی آن را که در طول زمان دچار تغییر شده‌است با این اسطوره بین‌النهرینی مطابقت دهیم و برای این کار ابتدا لازم است کمی بر روی

دموزی و داستانش درنگ کنیم.

دموزی - خدای برکت بخشنده و بارورکننده سومری - همسر اینین - مادینه خدای باروری و الهه شهر اوروک - بوده که از قدرت و امکانات بسیار برخوردار بوده‌است. اینین، دموزی را به گناه اینکه احترامات فائقه را نسبت به وی به جا نیاورده‌است، به دست دیوان می‌سپارد تا او را به جهان مردگان ببرند؛ دموزی به جهان مردگان برده می‌شود و سرانجام طی تحولاتی اساطیری از آنجا به روی زمین بازمی‌گردد و دوباره با الهه عشق و باروری ازدواج می‌کند.

این مرگ و ازدواج دوباره که در آن دو ایزد باروری و برکت بخشندگی حضور دارند، نماد و کهن‌الگویی برای داستان سیاوش است تا جایی که امروز در اساطیر ایران، او را به عنوان ایزد باروری و نباتی می‌شناسند.

سیاوش نیز همچون دموزی خدای کشتزارهاست؛ او به درون آتش می‌رود، این مسأله را می‌توان نماد خشک شدن و زرد گردیدن گیاه دانست؛ اما سرانجام شاد و پیروز از آتش خارج می‌شود که نمادی است برای رسیدن بهار و سبز گشتن گیاه. به زبانی دیگر، این اسطوره نمایانگر مرگ و رستاخیز و تابع الگوی خزان و بهار است. پژمردن سیاوش و رویدادن دوباره کیخسرو اساسی‌ترین نمود مرگ ایزدگونه این شهید و سبز گشتن خون سیاوشان است.

در این ماجرا الهه آبی که در اساطیر سومری «اینین» بود، جای خود را به سودابه داده‌است. سودابه به معنی «دارنده آب سودبخش» است، در این مفهوم او نیز همچون اینین باعث مرگ خدای کشت و باروری می‌شود که در این داستان سیاوش ناپسری اوست. (همان: ۱۹۵)

سودابه سیاوش را به جهان نیستی می‌فرستد، اما او در قالب کیخسرو دوباره به سوی هستی باز می‌گردد و افراسیاب را که به نوعی نماد خشکسالی و خشکی است از بین می‌برد. حوزه حضور سیاوش در اساطیر را می‌توان در چند ویژگی از جمله آیین‌ها، مسأله نخستین انسان، شهادت، سوگواری و.... مورد بررسی قرار داد. هرکدام از این مؤلفه‌ها به نوعی به تبیین جایگاه ویژه او در اساطیر می‌پردازد.

۱- سیاوش در آیین‌ها

تحول و پیشرفت اسطوره بستگی به چگونگی کاربرد آیین‌ها در جوامع صاحب اسطوره دارد و در واقع اسطوره‌ها به وسیله آیین‌ها است که رشد پیدا کرده و زنده می‌ماند. به همان اندازه که مردم در حفظ آیین‌های ملی خود کوشا باشند، اسطوره‌ها نیز در بین آنها تداوم پیدا خواهد کرد.

اسطوره سیاوش، پس از طی کردن دوران اساطیری به وسیله آیین‌هایی که هنوز در میان ما زنده است، ادامه پیدا کرد. از این آیین‌ها آنچه هنوز تا زمان ما ادامه یافته، سنت حاجی فیروز، نوروز و کشتن خروس پس از درگذشت عزیزی است.

۱-۱. سیاوش و رابطه آن با حاجی فیروز

چنانکه پیش از این گفته شد، سیاوش به عنوان «ایزد شهیدشوند نباتی» یک بار به جهان مردگان که عرصه تیرگی و تاریکی است می‌رود و سپس به صورت کیخسرو به جهان زندگی بازمی‌گردد.

این مراسم، ویژه بهار و عید نوروز است که انقلاب رویش دوباره گیاه و سبز شدن طبیعت نباتی صورت می‌گیرد. در همین زمان است که «حاجی فیروز» با صورتی سیاه، جامه‌ای سرخ و دایره زنگی در دست ظاهر می‌شود.

به نظر بهار، رنگ سیاه چهره او به دلیل بازگشت از جهان مردگان است برای آوردن باران و برکت؛ جامه سرخش نیز احتمالاً نماد زندگی مجدد و خون مجدد اوست که این سیاهی و سرخی در کنار هم مبین مرگ و زندگی است که پیوسته

در کنار هم قرار دارند. دایره زنگی حاجی فیروز و آواز خواندن او که در داستان دموزی به صورت نی لیک نمودار است، نشانه رقص‌های جادویی باران آورنده است که برای باران آوری انجام می‌شده‌است. (بهار، ۱۳۷۷: ۲۶۴-۲۶۵)

سیاوش شهید می‌شود و از خون او گیاه می‌روید، کیخسرو در واقع نماد بازگشت او به این جهان است. این تلقی هنگامی عقلانی و منطقی به نظر می‌آید که بنا به نظر بهار معنای نام سیاوش را «مرد سیاه» بدانیم. (بهار، ۱۳۷۳: ۲۱۱-۲۱۵)

۲-۱. سیاوش و نوروز

جشن نوزایی طبیعت از دیرباز رابطه‌ای نزدیک با سیاوش به عنوان «ایزد نباتی» در ایران داشته است. نوروز ایام زنده شدن دوباره طبیعت و از سر گرفتن رویش و سرسبزی است، لذا در بین اقوام کشاورز منزلتی خاص داشته و آنان را به سوی پرستش ایزدی سوق می‌داده که به نوعی با رویش گیاه ارتباط داشته‌است. پس می‌توان گفت این نوروز، نوروز کشاورزان و کسانی است که به خدای نباتی ایمان دارند.

سیاوش که پس از مرگ، در هیات گیاه نمودار می‌شود، برای مردم معرف طیفی از رونق و برکت بوده که از لوازم مهم زندگی کشاورزی به شمار می‌آید. در این روزهاست که طبیعت و مردم به شادی و نشاط می‌پردازند و بازگشت دوباره او را جشن می‌گیرند.

۳-۱. سیاوش و آیین کشتن خروس

برطبق روایت نرشخی، مغان بخارا قبر سیاوش را در دروازه شرقی بخارا (دروازه کاه‌فروشان) می‌دانسته‌اند: «و مغان بخارا آن جای را عزیز دارند و هر سالی هر مردی آنجا یک خروس برد و بکشد، پس از برآمدن آفتاب روز نوروز.....» (نرشخی، ۱۳۵۱: ۳۲-۳۳)

خروس از جمله پرندگان اساطیری در فرهنگ ایرانی به شمار می‌آید، زیرا اولین موجودی است که با صدایی اهورایی از آمدن خورشید خبر می‌دهد. در آیین زرتشتی این پرنده دارای اهمیت ویژه‌ای است اما کشتنش در سوگ سیاوش به صورت امری عادی جلوه می‌کند. (مزدایور، ۱۳۶۹: ۱۴۴) تصویری که امروز در میان برخی اقوام از کشتن خروس وجود دارد به دلیل خوش یمنی این پرنده است که به نوعی قربانی گناهان شخص از دست رفته می‌شود، این قربانی شدن با سیاوش که قربانی پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها می‌شود تا جهان را پاک سازد بی‌ارتباط نیست.

۲- سیاوش به عنوان نخستین انسان

پیوند میان انسان و گیاه پیشینه‌ای کهن و اساطیری دارد. این پیشینه که در ماجرای سیاوش به صورت رویدن گیاه خون سیاوشان از خون او دیده می‌شود، باعث شده‌است که برخی از پژوهندگان اساطیر و فرهنگ ایران، سیاوش را در زمره «نخستین انسان» به شمار آورند.^۲

به نظر سرکاراتی، در دوران سیاوش، افراسیاب نماد و نمونه اهریمن و ضحاک در دوران اساطیری است؛ زیرا همچنانکه اهریمن و ضحاک، مرد نخستین و گاو یکتا آفریده و نیز جمشید و برمایون را می‌کشند، افراسیاب نیز سیاوش و اغریث را می‌کشد و از این دو، سیاوش نمونه دیگری از مرد نخستین است و همچون کیومرث، پس از مرگش از خون او که بر زمین ریخته می‌شود، گیاه می‌روید.

اغریث نیز گونه تغییر یافته‌ای از گاو «اوگ داد» Ewagdad است که بنا به روایات دینی گوپت شاه نامیده می‌شود و از پای تا نیمه تن، گاو و از نیمه تن به بالا مردم است. (سرکاراتی، ۱۳۵۷: ۱۱۶-۱۱۷)

به نظر خالقی مطلق نیز سیاوش همچون کیومرث می‌تواند یکی از نمونه‌های نخستین انسان در اساطیر و حماسه ایرانیان باشد. وی بنا به سه دلیل و بیان سه ویژگی مشترک میان سیاوش و کیومرث به اثبات ادعای خود پرداخته است: اول اینکه سیاوش و کیومرث هر دو پیش از مرگ در خوابی سهمگین و عمیق فرو می‌روند: «در مورد کیومرث در بندهش (بخش چهارم) آمده‌است که هنگام مرگ او که رسید خداوند او را به اندازه یک بند شعر به خواب فرو برد و چون کیومرث چشم گشود جهان مادی را به تاریکی شب یافت و از زمین جز سر سوزنی از حمله جانوران زینکار خالی نمانده بود.» (خالقی مطلق، ۱۳۶۲: ۲۲۷)

در روایت فردوسی نیز سیاوش قبل از لشکرکشی افراسیاب به خوابی عمیق فرو رفته و حوادثی که در آینده برایش پیش می‌آید را در این خواب می‌بیند:

چهارم شب اندر بر ماهروی	به خواب اندرون بود با رنگ و بوی
بلرزید و از خواب خیره بجست	خروشی برآورد چون پیل مست
پرسید زو دخت افراسیاب	که فرزانه شاها چه دیدی به خواب؟
سیاوش بدو گفت کز خواب من	لبت هیچ مگشای بر انجمن
چنین دیدم ای سرو سیمین به خواب	که بودی یکی بیکران رود آب
یکی کوه آتش به دیگر کران	گرفته لب آب نیزه روان
ز یک سو شدی آتش تیز گرد	برافروختی از سیاوش گرد
ز یک دست آتش ز یک دست آب	به پیش اندرون پیل و افراسیاب
بدیدی مرا روی کمرده دژم	دمیدی بر آن آتش تیز دم

(فردوسی، ۱۳۷۸: ۳/۴۴۳)

دومین ویژگی مشترک کیومرث و سیاوش، تسلیم و عدم مقاومت در برابر حمله دشمن است. کیومرث در برابر یورش اهریمن خود را بی‌دفاع تسلیم می‌کند، سیاوش نیز در برابر حيله‌گری گرسیوز و تصمیم اهریمنانه افراسیاب هیچ واکنشی از خود نشان نمی‌دهد و حتی از ایرانیان می‌خواهد که دست از پایداری بردارند. سومین وجه شباهت، رستن گیاه از خاکی است که آنها بر آن می‌میرند:

«همانگونه که با مردن کیومرث قطره‌ای منی از پشت او در شکم خاک می‌رود و از آن گیاهی می‌روید و زندگی آغاز می‌گردد، پس از مرگ سیاوش نیز از جایی که خون او بر زمین ریخته است، گیاهی می‌روید که خاصیت درمان بخشی دارد.» (خالقی مطلق، ۱۳۶۲: ۲۲۷)

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که سیاوش و کیومرث چند وجه مشترک و مهم دارند که نشان می‌دهد، در روایات ایرانی سیاوش نیز در شمار نخستین انسان‌ها بوده؛ ولی با تحول اسطوره به حماسه بسیاری از خطوط آن محو گردیده‌است.

۳- سیاوش به عنوان مظهر شهادت

خون شهید در هر فرهنگی درخت دین را تغذیه و بارور می‌کند، از این رو مسأله شهادت در ارتباط با شخصیت سیاوش چه در بعد اساطیری و چه در بعد حماسی، مسأله‌ای محوری و اساسی به نظر می‌رسد، زیرا با مرگ اوست که

اسطوره شهادت در بطن فرهنگ ایرانی شکل می‌گیرد و تا مدت‌ها پس از این ادامه می‌یابد. سیاوش، نمونه تکامل یافته انسانی است که در همه ابعاد بشری به رشد و تکامل رسیده است، لذا طبیعی است که منشأ و آغازگر طیفی از تقدس‌ها و ارزش‌های اجتماعی به شمار می‌آید. او همواره نماینده کسانی است که در راه پیشبرد مصالح جامعه، قربانی کج‌اندیشی، جهالت و سوءظن اطرافیان می‌شوند، به همین دلیل است که از گذر اسطوره به حماسه و حماسه به تاریخ افراد زیادی جانشین او شده‌اند.

سیاوش در اسطوره خدای گیاهان است، او باید بمیرد تا سرسبزی و طراوت به طبیعت برگردانده شود؛ این باور در حماسه ملی نیز به نوعی راه یافته و آن وقتی است که پس از شهادت از خونش گیاه «خون سیاوشان» می‌روید. این گیاه تقویت‌کننده باورهایی است که او را ایزد نباتی می‌داند.

شهادت سیاوش تنها به بعد اساطیری محدود نمی‌شود. او به همراه اسلام به عنوان باور راسخی که بیشتر حرکت‌های فرهنگی ایران را تغییر داد از فرهنگ ایرانی به فرهنگ ایرانی - اسلامی منتقل می‌شود. انسانی که در این تحول فرهنگی می‌زیست، بر آن بود که با حفظ دیدگاه‌ها و آرمان‌های سنتی پا در مرحله جدیدی از تمدن و اعتقادات دینی بگذارد و جامعه فاخر هویت اسطوره‌ای و حماسی خود را بر تن یک شخصیت دینی بیوشاند. تحول اساطیری سیاوش در طول تاریخ به صورت امام حسین (ع) رخ می‌نماید. در واقع سیاوش اسطوره ای، جای خود را به امام حسین (ع) تاریخی می‌دهد. مردم ایران با پشتوانه عظیمی از شهادت سیاوش، یاد امام حسین (ع) را گرامی می‌دارند:

« شهادت نوعی حماسه منفی است، چه در حسین و چه در سیاوش. آرزو یا اراده بالقوه مریدان که زاده نمی‌شود و جسمیت نمی‌یابد، به مرادی کامل و مردی آسمانی منتقل می‌شود. در دنیایی که آدمی به هر تقدیر ناچیز می‌شود، مرگ فرجام کار محترمان است، به ویژه که او تجسد اراده محبوس هواخواهان باشد و هرچه مرگ نارواتر و غم‌انگیزتر، اجابت نیازهای روح پیران تمام‌تر! از این نظرگاه شهادت فرجام به کمال و ضروری چنین قهرمانی است.» (مسکوب، ۱۳۵۴: ۹۳)

پس می‌توان شهادت سیاوش را در جامعه ایرانی که به نوعی کهن‌الگوی شهادت‌های تاریخی پس از خود است، نوعی تعالی دانست، زیرا مرگ چنین انسانی به مراتب ارزشمندتر از زندگی اوست. مرگ سیاوش، شهادت مقدسی است که او را با راستی و یگانگی به اتحاد می‌رساند؛ زیرا اگرچه خود مرگ را انتخاب نمی‌کند اما با آغوش باز پذیرای آن می‌شود. او به واسطه فرهنگ فرمند بودن از رازهای نهانی آگاه است و بخوبی می‌داند تا تن به مرگ نسپارد، خویشکاری کیخسرو در این جهان به انجام نمی‌رسد، بنابراین بدون کمترین اعتراضی به مرگ تن داده و آغاز خویش را به پایان می‌رساند.

سیاوش آفریده نیکی است، او برای تثبیت نیکی‌ها به سختی زندگی می‌کند، در پایان نیز به دشواری می‌میرد تا با همه نیکی‌ها و نیکویی‌های جهان به وحدتی جاودانه برسد:

« ذات پروردگار در برگزیدگان حلول می‌کند و عجب آنکه همین برگزیدگان شهید می‌شوند.» (همان)

در جهان اسطوره گیاه و باروری ارتباط نزدیکی با انسان و زندگی انسانی دارد، به گونه‌ای که به رابطه‌ای تنگاتنگ و متقابل میان بشر و نبات منجر شده است. گیاه «خون سیاوشان» یا «پرسیاوشان» که در ارتباط با سیاوش از این تقابل

اسطوره‌ای بهره برده‌است، گیاهی رمزآمیز است که پس از کشته شدن سیاوش از خون او می‌روید. این گیاه به طور حتم کارکردی اسطوره‌ای دارد، زیرا در روایات اساطیری ایران جایگاه خاصی به خود اختصاص داده‌است، چنانکه در زندگی کیومرث، زرتشت، سیاوش، کیخسرو و آیین مهر دیده می‌شود.

کیومرث در ادبیات پیش از اسلام نمونه نخستین انسان و حتی نخستین پادشاهی است که آیین تخت و تاج نهاد و سی سال پادشاهی کرد. هنگامی که به حمله اهریمن زندگی‌اش به پایان رسید، از خاکی که نطفه او بر آن ریخت گیاهی به نام «ریباس» روید که دارای یک ساقه بلند و پانزده برگ بود. این گیاه بعدها از هیأت نباتی به هیأت انسانی درآمد و «مشی و مشیانه» به عنوان پدر و مادر جهانیان از آن به وجود آمدند. (کریستن سن، ۱۳۸۳: ۱۳-۱۷)

در روایت اوستایی نیز هرمزد پس از آسمان، آب، زمین و پیش از گوسپند (گاو) و انسان، گیاه را آفرید. این مسأله نشان‌دهنده اهمیت گیاه و رویش در سیر خلقت جهان و بشر است. (بهار، ۱۳۷۸: ۴۴-۴۷)

در زندگی زرتشت نیز گیاهی موسوم به هوم نقشی اصلی و اساسی به عهده دارد که در تولد و به وجود آوردن او که بار رسالتی همچون رسالت سیاوش و کیخسرو را به دوش می‌کشید، بسیار حایز اهمیت است.^۳

در آیین مهر نیز این گیاه حضور و ظهوری اسطوره‌ای دارد، زیرا هنگامی که مهر گاو نر را قربانی می‌کند، از خون او گیاهی می‌روید که باعث باروری و سرسبزی زمین می‌شود. (سرخوش کرتیس، ۱۳۷۳: ۱۳)

در اسطوره سیاوش، تبدیل او به گیاه و استحاله گیاه به کیخسرو نکته درخور توجهی است که معرف ذات ایزدی و برکت و بخشندگی اوست. سیاوش به عنوان نمونه ایزد نباتی در اساطیر ایران همچون دانه‌ای که تمامی ارزش‌های بشری را در دل خود می‌پرورد، به زیر زمین می‌رود و پس از طی کردن مراحل، به صورت کیخسرو پادشاه آرمانی اسطوره و حماسه، نمود پیدا می‌کند. او که از یک تبدیل و تحول نباتی به وجود آمده‌است، موجب طراوت و سرسبزی فضای اساطیری - حماسی ایران می‌شود. این گیاه اگرچه خاصیت و کارکردی رمزآمیز و مبهم دارد، اما همواره مورد نظر بوده‌است؛ زیرا به وجود آورنده انسان‌هایی است که اسطوره و تاریخ تنها یک بار آنها را به خود دیده‌اند.

آنگاه که اسکندر بر خاک سیاوش در «سیاوش‌گرد» می‌رود، خاک او را سرخ می‌یابد، خون تازه‌ای در این خاک جریان دارد که گیاهی سبز از آن رسته است. (کالیستنس دروغین، ۱۳۴۳: ۲۴۳) مؤلف گمنام «مجم‌التواریخ» نیز به این مسأله اشاره کرده‌است:

«سیاوش را به ترکستان کشتند به بهشت گنگ که خود ساخته بود و از خون وی گیاهی برست که آن را «خون سیاوشان» گویند.» (ملک‌الشعرا بهار، ۱۳۱۸: ۲۶۲)

از خون سیاوش گیاهی جاودانه می‌روید؛ در واقع سیاوشانی می‌رویند تا جهان را از ناپاکی‌ها و نادرستی‌ها پاک سازند. شاید به همین دلیل است که فردوسی مرگ کیخسرو را در شاهنامه اعلام نمی‌کند؛ زیرا ناپدید شدن او خود نماد و سمبلی از تداوم ستم‌ستیزی انسان‌های پاک و یگانه است.

«این گیاه نهال مرموز باغ زندگی است. آیت امیدبخش نیاز روح بشر است که در کشمکش جاودانی خرد آرزومند آن است که لااقل نیم رمقی از عدالت و حق و آزادی و پایداری در جهان برجای ماند. در این راه اگر هزاران هزار قربانی هم داده شود؛ چنانکه در جنگ ایران و توران داده شد، باکی نیست؛ زیرا باید در برابر بزرگترین خطری که از آغاز آفرینش تا کنون بشریت را تهدید کرده‌است ایستاد؛ و آن خطر انقراض انسانیت است.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۸: ۲۲۳-۲۲۴)

سوگ سیاوش

بنا به نظر بهار که پیش از این نیز به آن پرداختیم، شخصیت سیاوش در روایات مربوط به او در زمانی بسیار دور (حدافل هزاره سوم ق.م) متعلق به دموزی بوده است. عید آغاز سال در بین‌النهرین، در اصل عید بازگشت خدای شهید شونده نباتی بوده است. بدین ترتیب که او در نتیجه پادافره ایزدبانوی آب - اینین - به جهان زیرزمین سفر می‌کند، در طبیعت نیز در این مرحله گیاه باید به زیر زمین رفته و به نوعی نیستی را تجربه کند. پس از این هبوط مردم در مرگ دموزی به صورت دسته‌های عزادار بیرون می‌آیند و به گریه و زاری می‌پردازند.

گریستن نزد مردم بین‌النهرین نوعی سمبل برای باران بوده است. بدین معنی که آنها می‌گریستند و آنقدر در این کار افراط می‌کردند تا دل خدایان آسمانی را به رحم آورند و آنان را به گریه وا دارند. در واقع مردم به هنگام مرگ خدای نباتی و کشت دانه دست به جادوی گریستن می‌زدند؛ زیرا با نوعی ترفند و جادو خدایان را به گریه وا می‌داشتند. اثر جادویی گریه مردم، خدایان را بر آن می‌داشت تا اشک‌های سودمند و بارورکننده - باران - فرو ریزند.

وقتی این عمل با موفقیت گروه عزاداران به انجام می‌رسید، باران و برکت از آسمان به سوی زمین نازل می‌شد. در این هنگام دموزی مجدداً به سوی جهان و حیات بازمی‌گشت و با الهه آب ازدواجی دوباره صورت می‌داد. در طبیعت نیز گیاه سر از خاک بر می‌آورد و شروع به رشد و نمو می‌کرد.

در طبیعت خدا شهید می‌شده و زنده شدن دوباره وی با جشن و سرور همراه بوده است. از آنجا که زنده شدن خدا و باروری زمین به صورتی نمادین و پشت سر هم انجام می‌یافته است، مردم سال نو را جشن می‌گرفتند. این اعتقاد در فرهنگ آسیای غربی عمومیت داشته است، از این رو می‌توان آن را به داستان سیاوش هم تعمیم داد.

بررسی سوگ سیاوش در حوزه اساطیر، سوگواری برای همین خدای شهیدشونده است که باید از مرگ برمی‌خاست و با خود، باروری و برکت برای مردم به ارمغان می‌آورد.

در ایران سوگواری برای سیاوش نقش آیینی مهمی داشته است. این آیین با روزهای قبل از نوروز در این سرزمین ارتباط نزدیکی دارد. مردم چند روز پیش از آغاز سال نو به آرامگاه‌ها می‌رفتند، چراغ می‌بردند و به گریه و زاری می‌پرداختند تا ارواح در زنده کردن دوباره طبیعت به آنها کمک کنند. این آیین دیرینه، امروز هم در میان ما ایرانیان جریان دارد. چراغ بردن در آرامگاه‌ها، روشن کردن شمع بر سر مزار مردگان به این باور اساطیری می‌رسد که ارواح به خانه‌های خود بازمی‌گردند و بدین طریق مسیر بازگشت آنها روشن خواهد شد. این مسأله نشان از آن دارد که ارواح علاوه بر امکان بازگشت دوباره، توانایی دخل و تصرف در طبیعت را نیز دارا هستند؛ به همین دلیل اشک ریختن برای آنها باعث می‌شد که به یاری بازماندگان خود بشتابند و طبیعت را زنده و سرسبز سازند.

با این توصیف گریستن بر سیاوش و برپایی مراسم عزاداری برای او سبب می‌شد تا دوباره به سوی جهان زندگان صعود کند و بازگشت او در قالب کیخسرو به عنوان نماد عدالت و راستی میسر گردد. در این حال بود که برانگیخته شدن مجدد او با تازگی طبیعت همراه می‌شد و مردم به شکرانه این دو موهبت توأمان به جشن و پایکوبی می‌پرداختند.

بنابر آنچه گفته شد دموزی و سیاوش باید به زیرزمین و جهان مردگان رفته و پس از عزاداری‌های عمومی و گریستن جادویی که تحریک خدایان را در نوزایی طبیعت به دنبال داشت، به سوی مردم بازگردند. (بهار، ۱۳۷۸: ۴۲۳ -

۴۳۰ و بهار، ۱۳۷۷: ۱۶۹-۱۷۱)

آیین سوگواری سیاوش با چنین پیشینه‌ای هنوز در برخی مناطق ایران از جمله فارس^۴ و کهگیلویه و بویراحمد ادامه دارد و این امر نشان از زنده بودن اسطوره سیاوش در میان مردم می‌دهد. تا نیم قرن پیش زنان عشایر لر کهگیلویه در سوگواری مرگ کسان خود همراه ندبه و مویه، ترانه‌های حزن‌انگیزی می‌خواندند که به زبان محلی «سوسیوش» یعنی مرگ سیاوش نامیده می‌شد. (هدایت، ۱۳۳۴: ۵۶)

با توجه به این موارد می‌توان نتیجه گرفت که ریشه بسیاری از آیین‌های سوگواری که پس از اسلام به وجود آمد، تحت تأثیر آیین سوگ سیاوش بوده‌است:

«هرچه به حوزه آمودریا نزدیکتر شویم، سوگ آیین‌ها به آیین سیاوش نزدیکترند ولو اینکه سوگمند یا آیین‌گزار، مثلاً تیمور گورکانی باشد.» (حصوری، ۱۳۷۸: ۸۸)

اما قدیمی‌ترین سند تاریخی که از سوگ سیاوش خبر می‌دهد، تاریخ بخارا در قرن سوم هجری است؛ به نظر مؤلف این کتاب، در بخارا یاد سیاوش و آنچه در آن نواحی «گریستن مغان» خوانده می‌شد هنوز باقی‌ست: «اهل بخارا را بر کشتن سیاوش سرودهای عجیب است و مطربان آن سرودها را «کین سیاوش» گویند و از این تاریخ سه هزار سال است.» (نرشخی، ۱۳۵۱: ۲۴)

پس از او کاشغری در «لغات التترک» به مراسم عزاداری بر سر گور سیاوش در سالروز کشته شدن او اشاره می‌کند و می‌نویسد: هر سال مجوسان در رویین دژ نزدیک بخارا در محل کشته شدن سیاوش گرد می‌آیند و مویه می‌کنند و حیوانی قربانی می‌کنند و خوش را بر گور می‌ریزند. (کاشغری، دیوان لغات التترک، به نقل از حصوری، ۱۳۷۸: ۹۱)

نکته مهم دیگری که در ارتباط با مراسم سوگواری سیاوش وجود دارد، «آیین نخل‌گردانی» است. در این آیین سوگواران اتاقی چادر مانند را که پیکر سیاوش و سه تن از عزاداران در آن است، بر دوش می‌کشند. این اتاق دارای پنجره‌هایی است که پیکر سیاوش و عزاداران از آنها پیداست. (بلوکباشی، ۱۳۸۰: ۱۲-۱۳)

آنچه در این آیین مهم و اسطوره‌ای به نظر می‌رسد، ارتباط خدای گیاهی - سیاوش - با درخت مقدس نخل است که نشان‌دهنده ارتباط پنهان دموزی با طبیعت نباتی است. وجود درخت در این مراسم نماد گیاهی سیاوش است و ارتباط او را با طبیعت نباتی آشکار می‌سازد.

سیاوش در اوستا

در ادبیات ودایی نامی از سیاوش نیامده‌است، لذا کهن‌ترین متن مکتوب که در آن از وی یاد شده اوستاست. در اوستا پیش از آنکه سخن از سیاوش باشد از کیخسروست و در سایه اوست که از سیاوش یاد می‌شود. به طور کلی در اوستا شش بار از سیاوش نام برده شده‌است.

حضور سیاوش در این شش موقعیت در اوستا، شخصیتی به دست می‌دهد که درست شبیه شخصیتی است که فردوسی در شاهنامه عرضه می‌کند، او اگرچه همواره در ذیل نام و عملکرد بزرگ فرزندش - خوانخواهی از افراسیاب - مطرح می‌شود؛ اما بازهم می‌توان به وسعت شخصیت، اعتلای فکری و پاک نهادی او پی برد و این همان نکته‌ای است که در مورد او در اساطیر و حماسه هم مطرح است.

موارد ظهور سیاوش در اوستا عبارتند از:^۵

هوم به درگاه «درواسب» دعا می‌کند تا توانایی خونخواهی سیاوش و اغریث را به او ببخشاید:

« ای درواسب! ای نیک! ای تواناترین!
 مرا این کامیابی ارزانی دار که افراسیاب تباهاکار تورانی را
 به زنجیر کشم و او را بسته به زنجیر، کشان کشان برانم و [همچنان]
 دربند، نزد کیخسرو پسر خونخواه سیاوش برم تا او را در کرانه دریاچه
 ژرف و پهناور «چیچست» به خونخواهی سیاوش نامور - که ناجوانمردانه کشته شد -
 و به کین خواهی اغریث دلیر، بکشد.» (درواسب‌یشت، فقره ۱۸)
 در جای دیگری از این یشت کیخسرو نیز به درگاه «درواسب» به نیایش می‌پردازد تا قدرت از بین بردن افراسیاب را
 به قصد خونخواهی سیاوش داشته باشد:

« ای درواسب! ای نیک! ای تواناترین!
 مرا این کامیابی ارزانی دار که من - پسر خوانخواه سیاوش -
 افراسیاب تباهاکار تورانی را در کرانه دریاچه ژرف و پهناور چیچست
 به خونخواهی سیاوش نامور - که ناجوانمردانه
 کشته شد - و به کین خواهی اغریث دلیر بکشم.» (درواسب‌یشت، فقره ۲۲)
 در «فروردین‌یشت» نام سیاوش با عنوان «کوی سیاورشن» جزء اسامی هشتگانه کویان آمده‌است. (فروردین‌یشت،
 فقره ۱۳۲)

در «زامیادیشت» نیز نام سیاوش در شمار اسامی هشتگانه کویان آمده‌است:
 «... فری که به «کی‌قباد» پیوست؛ که از آن «کی‌اپویه،
 «کی‌کاووس»، «کی‌آرش»، «کی‌پشین»، «کی‌بیارش» و «کی‌سیاورشان» بود.» (زامیادیشت، فقره ۷۱)
 در جای دیگری از زامیادیشت از انتقام سیاوش به وسیله کیخسرو و از بین بردن افراسیاب و گرسیوز سخن رفته است.
 «کیخسرو سرور پیروز، پسر خوانخواه سیاوش دلیر - که ناجوانمردانه
 کشته شد - و کین خواه اغریث دلیر، افراسیاب تباهاکار
 و برادرش گرسیوز را به بند درکشید.» (زامیادیشت، فقره ۷۷)
 در «آفرین پیغامبر زرتشت»، آنجا که زرتشت، کی‌گشناسب را به نیکی و دعای خیر یاد می‌کند، درباره او می‌گوید:
 «کاش که چون کوی سیاورشن زیبا و بی‌نقص باشی.» (یشت آخرین پیغامبر زرتشت، فقره ۳)
 از بررسی این موارد چنین برمی‌آید که در این کتاب رابطه پدری و فرزندی میان کاووس و سیاوش وجود ندارد و
 سیاوش بی‌گناهی است که ناجوانمردانه به دست افراسیاب به شهادت می‌رسد، لذا فرزندش - کیخسرو - کمر به انتقام
 او می‌بندد و سرانجام در این امر پیروز می‌شود.

سیاوش در متون پهلوی

در متون پهلوی، سیاوش فرزند کاووس و پدر کیخسروست. در بندهش خلاصه داستان او به شرح زیر آمده‌است:
 « باری دیگر افراسیاب کوشید، کی‌سیاوش به کارزار آمد، به بهانه سودابه - که زن کاووس سودابه بود - سیاوش به
 ایرانشهر باز نشد. بدین روی که افراسیاب زینهار [آوردن سیاوش] به خود را نپذیرفت، [سیاوش] به سوی کاووس

نیامد، بلکه خود به ترکستان شد. دخت افراسیاب را به زنی گرفت. کیخسرو از او زاده شد. سیاوش را آن جای کشتند.» (بهار، ۱۳۶۹: ۲۲۱-۲۲۲)

در بندهش از ساختن «گنگ دژ» توسط سیاوش سخن گفته شده است:

«سیاوش گنگ دژ کرد که دارای دست و پای، افراشته درفش، همیشه گردان، بر سر دیوان بود؛ کیخسرو آن را به زمین نشاناد. او را هفت دیوار است: زرین، سیمین، پولادین، برنجین، آهنین، آبگینه‌ای و کاسگین. او را هفتصد فرسنگ راسته (درم) میان است و پانزده دروازه بدوست که از دروازه تا دروازه به گردونه اسبی و روزبهاری به پانزده روز شاید شدن.» (همان: ۱۳۷ - ۱۳۸)

در مینوی خرد آمده است که دانا از مینوی خرد می‌پرسد، چرا بسیاری از افراد که نسبت به پیمان وفادار نیستند و پیوسته به گناه می‌پردازند خلق شده‌اند؟ دانا پاسخ مینوی خرد را اینگونه دریافت می‌دارد که خلقت هر موجودی بر مبنای حکمتی از پیش تعیین شده است:

«از کاووس این سود بود که سیاوش از تن او آفریده شد و بسیار اعمال دیگر از وی سر زد. و از سیاوش این سودها بود مانند: زادن کیخسرو و ساختن گنگ دژ.» (تفضلی، ۱۳۶۳: ۱۳۹ - ۱۴۰)

حکمت وجودی سیاوش در این متن به وجود آمدن کیخسرو از او و ساخته شدن گنگ دژ توسط اوست که به طور کامل به آن پرداخته است.

آنچه در متون پهلوی از جمله در مینوی خرد (فصل ۲۷، بند ۵۵) و دینکرد (کتاب ۷، فصل ۱، بند ۳۸) در مورد سیاوش آمده است، این است که او بانی گنگ دژ است که بنا به نقل بندهش (فصل ۱، بند ۱۲) رستاخیز ایران از آن خواهد بود.

سیاوش در یافته‌های باستان‌شناسی

بسیاری از آیین‌ها و مراسم مربوط به سیاوش را باستان‌شناسان از فرآورده‌های باستان‌شناسی به دست آورده‌اند. مهمترین آیین کشف شده، آیین سوگ سیاوش است.

در ایران از منطقه مارلیک و لرستان پیکرک‌هایی به دست آمده که زنان را در حال شیون و زاری نشان می‌دهد. نقاشی‌های دیوار پنجکند، نقش روی سفال مرو و استودان از نوک قلعه نیز تصاویری از زنان سوگوار و گریان را در حالی که بالای سر یا پیرامون فردی دراز کشیده - مرده‌ای - نشسته‌اند، نشان می‌دهد. (بهار، ۱۳۷۷: ۲۴۹ - ۲۵۰) این نقوش، تصور رایج در مورد قداست سوگواری برای خدای شهید شونده نباتی را میان ایرانیان تقویت می‌کند.

از نظر جغرافیایی تمام منطقه معروف به خوارزم، سغد (پنجکند، افراسیاب، سمرقند، رخس و...) و سرزمینی که آن را باکتریا نام داده‌اند، بویژه مرو، دارای آثار باستانی سیاوشانی^۶ است. (حضور، ۱۳۷۸: ۱۵)

علاوه بر این موارد، سیاوشان در جاهایی هم گرفته می‌شده که به همین نام باقی مانده‌اند مثل روستاهای سیاوشان در تمام ایران، مسجد سیاوشان در شیراز و آیین‌های سیاوش در بین عشایر تا غرب کردستان. (همان)

آنچه باستان‌شناسان از این یافته‌ها به دست آورده‌اند، همگی بیانگر به پاداشتن این آیین در زمان و مناطقی خاص بوده است؛ چنانکه فرامکین نیز به این نکته اشاره می‌کند:

«شرح دیوار نگاره‌های بازمانده از سده هفتم و هشتم میلادی در پنجکند، کنار رود زرافشان در حدود ۷۰ کیلومتری

سمرقند، به صحنه سوگواری سیاوش اشاره می‌کند.» (فرامکین، ۱۳۷۲: ۱۲۲ - ۱۲۴)

دیوار نگاره‌های سوگ سیاوش که نمونه‌ای از نقاشی‌های زیبای دیواری در منطقه است، پیکره نمادین سیاوش را در یک عمارت نشان می‌دهد که سوگواران گریان و بر سر و رو زنان در پیرامون آن گرد آمده‌اند و آن را بر دوش می‌کشند. چنانکه از بررسی نکات مذکور برمی‌آید، منشأ و منبع آثار باستانی در مورد سیاوش خوارزم یعنی آسیای مرکزی می‌باشد.

اسطوره سیاوش یکی از نادرترین و مهمترین یافته‌های باستان‌شناسی در آسیای مرکزی است و از آنجا که دانشمندان این رشته موارد به دست آمده را با دقت مورد تفحص و بررسی قرار داده‌اند، می‌توان گفت هیچ اسطوره‌ای به اندازه سیاوش از نظر مدارک تاریخی سرمایه ندارد و هیچ اسطوره‌ای به اندازه آن از شواهد زنده و نام‌های جغرافیایی و آیین‌های سوگ و یادمانی بهره نبرده‌است. (حصوری، ۱۳۷۸: ۲۸)

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه تاکنون در مورد سیاوش در حوزه‌های مختلف از جمله اسطوره، اوستا، متون پهلوی و فرآورده‌های باستان‌شناسی مورد نظر قرار گرفت، می‌توان اینگونه اذعان کرد که سیاوش جاودانه‌ترین شخصیتی است که در گذر از اسطوره به حماسه، مراحل سیر به سوی تکامل را طی کرده‌است. او از آسمان اسطوره به عنوان خدایی مقتدر و در خور ستایش به زمین حاصلخیز حماسه نزول می‌کند و خویشکاری خویش را که به وجود آوردن کیخسرو برای پایان دادن به بدی‌ها و پلشتی‌هاست به انجام می‌رساند و سپس در قالب انسانی کامل و آزاد باز هم به آسمان صعود می‌کند.

آنچه در اوستا و متونی از جمله بندهش و مینوی خرد از سیاوش ارائه می‌شود، درست همان تصویری است که فردوسی در شاهنامه برای نمایاندن ابعاد مختلف شخصیت و اندیشه او ارائه می‌کند و این مسأله نکته‌ای است که برای هیچ شخصیتی در محیط شاهنامه اتفاق نیفتاده‌است، زیرا سیاوش پس از شاهنامه نیز در آیین‌هایی که هنوز برای مردم قداست خود را حفظ کرده‌اند، ادامه می‌یابد.

از میان سنت‌های باستانی ایران «حاجی فیروز»، «جشن نوروز»، «نخل‌گردانی» و «آیین سوگ سیاوش» که هنوز در برخی مناطق ایران اجرا می‌شود همه یادآور انسان پاکی است که تمام تلاش خود را برای زدودن زشتی و تقویت نیکی بکار برده‌است.

اسطوره سیاوش با رشد در ابعاد چند گانه‌ای که در متن پژوهش ذکر گردید یکی از استوارترین و شگفت‌انگیزترین اسطوره‌هایی است که در تاریخ زندگی و تفکر بشر به وجود آمده‌است. همانطور که پیش از این نیز گفته شد، این اسطوره نمونه‌ها و موارد مشابهی در فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف؛ از جمله بین‌النهرین، سوریه، مصر، فینیقیه و... دارد اما بررسی هر کدام از این نمونه‌ها این نتیجه را به دست می‌دهد که هیچکدام از شخصیت‌های مشابه و معادل سیاوش در سرزمین‌های مذکور به اعتلا و تکامل او در هر دو بعد فکری و عملی زندگی نرسیده‌اند، به همین دلیل است که فردوسی نیز با در نظر داشتن عوامل مختلف در مرگ او در دو جبهه ایران و توران، جهان را در مرگ مظلومانه او مورد سرزنش قرار می‌دهد:

جهان‌ا چه خواهی ز پروردگان چه پروردگان داغ دل بردگان

بررسی چهره سیاوش در این حوزه‌ها و در نظر داشتن ویژگی‌های منحصر به فردی که او در شاهنامه دارد، این نکته را مبرهن می‌سازد که سیاوش اسطوره همان سیاوشی است که به اوستا راه می‌یابد و سیاوش اوستا به عنوان پدر

کیخسرو - پادشاه آرمانی حماسه ایران - همان سیاوشی است که در متون پهلوی بزرگترین عملکردش ساختن گنگ دژ و به وجود آوردن کیخسروس است. از این پس آنچه از سیاوش در اذهان مردم شکل می‌گیرد، تصویر والای فردوسی است که خود نیاز به بررسی و تفحصی عمیق دارد.

پی‌نوشتها

۱- ابیات شاهنامه مبنی بر ایرانی بودن پدر سیاوش و تورانی بودن مادر او:

چنین گفت موبد که یک روز طوس	بدانگه که برخواست بانگ خروس
خود و گیو گودرز و چندی سوار	برفتند شاد از در شهریار
یکی پیشه پیش اندر آمد ز دور	به نزدیک مرز سواران تور
به پیشه یکی خوب رخ یافتند	پر از خنده لب هر دو بشتافتند
پیرسید زو پهلوان از نژاد	برو سروین یک به یک کرد یاد
بدو گفت من خویش گرسیوزم	به شاه آفریدون کشد پروزم
نیامیم سپهدار گرسیوزست	بر آن مرز خرگاه او مرکز است
بت اندر شبستان فرستاد شاه	بفرمود تا بر نشیند به گاه
جدا گشت زو کودکی چون پری	به چهره بسان بت آزی
جهاندار نامش سیاوخش کرد	برو چرخ گردنده را بخش کرد

(فردوسی، ۱۳۷۸: ۷/۳-۱۰)

۲- بهمن سرکاراتی در مقاله‌ای با عنوان «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران» و جلال خالقی مطلق نیز در مقاله‌ای با عنوان «شاهنامه و موضوع نخستین انسان» به این مسأله پرداخته‌اند.

۳- ر.ک عبدالعظیم رضایی، اصل و نسب دین‌های ایرانیان باستان، نشر موج، تهران، ۱۳۷۴: ۱۰۲.

۴- رمان «سو و شون» اثر سیمین دانشور نشان از زنده بودن آیین خاص سوگ سیاوش در این منطقه دارد.

۵- لازم به ذکر است که در این نوشتار از ترجمه اوستای «جلیل دوستخواه» استفاده شده است.

۶- سیاوشان نام آیین سوگ سیاوش و نیز نام مکان‌هایی است که در آنها این آیین برگزار می‌شده است.

منابع

۱- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۴۸). زندگی و مرگ پهلوان در شاهنامه، انجمن آثار ملی.

۲- بلوکباشی، علی. (۱۳۸۰). نخل گردانی (از ایران چه می‌دانم؟/۱۸)، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

۳- بهار، مهرداد. (۱۳۷۷). از اسطوره تا تاریخ، چشمه.

۴- _____ (۱۳۶۹). بندهش، توس.

۵- _____ (۱۳۷۸). پژوهشی در اساطیر ایران، آگه.

۶- _____ (۱۳۷۳). جستاری چند در فرهنگ ایران، فکر روز.

۷- تفضلی، احمد. (۱۳۶۳). مینوی خرد، توس.

۸- حصوری، علی. (۱۳۷۸). سیاوشان، چشمه.

۹- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۶۲). شاهنامه و موضوع نخستین انسان، ایران‌نامه، جلد ۲، شماره ۲.

- ۱۰- دوستخواه، جلیل. (۱۳۷۷). اوستا، مروارید، ۲ جلد.
- ۱۱- سرخوش کرتیس، وستا. (۱۳۷۳). اسطوره‌های ایرانی، ترجمه عباس مخبر. نشر مرکز.
- ۱۲- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۵۷). بنیان اساطیری حماسه ملی ایران، شاهنامه شناسی، انتشارات بنیاد شاهنامه شناسی، جلد ۱.
- ۱۳- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۸). حماسه‌سرایی در ایران، فردوس.
- ۱۴- فرامکین، گرگوار. (۱۳۷۲). باستان‌شناسی در آسیای میانه، ترجمه صادق ملک شه‌میرزادی، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۱۵- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۸). شاهنامه (دوره ۹ جلدی چاپ مسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، ققنوس، جلد ۳.
- ۱۶- کالیستنس. (۱۳۴۳). اسکندرنامه، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۷- کریستن‌سن، آرتور. (۱۳۸۱). کیانیان، ترجمه ذبیح‌الله صفا، علمی و فرهنگی.
- ۱۸- مؤلف نامعلوم. (۱۳۱۸). مجمل‌التواریخ و القصص، تصحیح محمدتقی بهار، کلاله خاور.
- ۱۹- مزدپور، کتابون. (۱۳۶۹). شایست‌ناشایست، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۲۰- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۵۴). سوگ سیاوش، خوارزمی.
- ۲۱- نرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر. (۱۳۵۱). تاریخ بخارا، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۲- هدایت، صادق. (۱۳۳۴). نوشته‌های پراکنده، به کوشش حسن قائمیان، امیرکبیر.

23- Bartholome, Christian. (1961). *Altiranisches wörterbuch*, Berlin.

Archive of SID